

درد اعدام

باقی سمندر

”آیا زرمینه باید اعدام میشد؟“

جمله بالائی عنوان مقاله ایست تکانه‌دهنده که مغز استخوان انسان را میسوزد و به وسیله آقای سراج وهاج به زبان دری برگردانده شده و در شماره ۴۱ ”درد دل افغان“ به چاپ رسیده است. عده ای از هموطنان ما خبر درد انگیزی را که حکایت از جنایت و بربریت طالبان و به گلوله بسته شدن زرمینه داشت، در تلویزیون ها دیده اند و اخیراً خبر مفصل و مشرح آنرا در اوراق ”درد دل افغان“ نیز به خوانش گرفتند. از خود میپرسیم که آیا حکم اعدام به مثابه یک جزا و کیفر قانونی، حقوقی باید جزا از اجزای قانون اساسی و قانون جزای افغانستان باشد، یا برای همیشه این قانون نفی گردد؟

هرگاه نگاهی ولو مختصر به تاریخ مکتوب افغانستان بیاندازیم، میبینیم که کشتن، بستن، سنگسار کردن، به دار زدن و به گلوله بستن هزارها بار در درازنای تاریخ سرزمین مادری ما تکرار شده است.

آیا باز هم این حکم قانونی و جزائی به عنوان و بخشی از قانون اساسی و قانون جزا در افغانستان پا بر جا بماند، یا نیاز به این می رود که روی این حکم و جزای حقوقی تجدید نظر به عمل آید؟ ما که در قرن بیست و یکم زیست مینمائیم، میبینیم که در بسا از کشورها هنوز هم حکم اعدام وجود دارد و در برخی از کشورها این حکم نفی شده است. کشورهای آلمان و فرانسه از جمله کشور های اند که مجرم را نه به دار میآویزند، نه زیر ساتور گیوتین می سپارند و نه در چوکی برقی خفه میکنند. البته دانشمندان حقوق این دو کشوری که نام بردم، در مورد حکم اعدام بحث های طولانی ای انجام داده اند و در جامعه مدنی، موجود بودن حکم اعدام خود حکایه از موجودیت بقایای قوانین ماقبل مدنی دارد. حکم اعدام در ذات خود یک بحث حقوقی است که برخی حقوق دانان بر الیه و برخی هم بر علیه آن اظهار نظر میکنند. آنچه مربوط به کشور ما افغانستان می گردد، اینست که:

در قانون اساسی و قانون جزای افغانستان، باید نگاه عمیق و ژرف انداخته شود، تا دیده شود که

کدام ماده و یا مواد آن با قوانین جامعه مدنی تطابق دارد و کدام ماقبل مدنی بوده و حکایه از انتقام فردی و یا جمعی دارد؟

آخرین قانون جزای افغانستان در زمان ریاست جمهوری آقای محمد داود طرح شده و به منصفه اجرا در آمد که در ذات خود خالی از بحث نبوده و نمی باشد.

از سال ۱۳۵۷ (کودتای ۷ ثور) به اینطرف جامعه ما بارها (در بخشهای دولت و اپوزیسیون مسلح و غیر مسلح، علنی و غیر علنی) شاهد اعدام ها بوده است و امیدوارم که اعدام زرمینه آخرین بوده و باشد. اگر نگاهی به نخستین قانون اساسی افغانستان که در زمان امان الله خان که در سال ۱۳۰۱ در جلال آباد به بحث گذاشته شد و در سال ۱۳۰۳ در لویه جرگه پغمان کابل به تصویب رسیده، نگاهی بیاندازیم، می بینیم که این قانون دارای ۷۳ ماده است. در ماده نهم آن قانون به صراحت میخوانیم که:

”تمام مردم افغانستان دارای آزادی های فردی اند و از هرگونه تجاوز بر آزادی های فردی دیگران منع میباشند.“ در ماده ۲۴ میخوانیم که:

”تمام انواع شکنجه از این به بعد منع است، هیچگونه مجازات برکس اعمال نخواهد شد، مگر به اساس حکم قانون جزای مدنی و قانون جزای عسکری...“

در همین قانون اساسی دوران پادشاهی امان الله خان زیر عنوان محاکمات از ماده ۵۰ تا ۵۵ در پنج ماده، هیچگاهی چشم ما به حکم اعدام و یا سنگسار نمی خورد.

از سال ۱۳۰۳ تا سال ۱۳۷۹ هفتاد و شش سال فاصله وجود دارد ولی نمیدانیم که قوانین مدنی در کجا ماندند و قانون اعدام یعنی قانون غیر مدنی چگونه جای آن را گرفته است.

در کتاب قانون اساسی، قانون جزا و در ذهن انسانهای جامعه ما، کشتن، بستن و به دار زدن و به گلوله بستن، آسان تر از آب نوشیدن شده است. هرگاه در قانون اساسی که بنام ”اصول اساسی دولت علیه افغانستان اصول کلیه“ در ۱۰۹ ماده از لویه جرگه ۱۳۰۹ مشروعیت خود را گرفت و تا میزان ۱۳۴۳ (۱۹۶۳) نافذ بود، نظر بیاندازیم، میبینیم که:

زیر عنوان حقوق عمومی تبعه افغانستان از ماده ۹ تا ۲۶ احکامی درج گردیده است. در ماده ۱۱ می خوانیم که ”حریت شخصیه از هرگونه تعرض مصئون است، هیچ کس بدون امر شرعی، اصول نامه های موضوعه توقیف و مجازات نمی شود...“

این ماده قانون بجای خود بحث برانگیز است، زیرا از يك طرف آزادی شخصی از هر نوع تعرض مصئون جلوه داده میشود و از طرف دیگر ”امر شرعی و اصول نامه های موضوعه توقیف و مجازات“ را مرعی الاجرا می دارد. این تناقص گوئی و دوگانگی در قانون، به قیمت جان انسانها تمام شده است و بر ما است که در قرن ۲۱، این تناقص گوئی را آشکار بسازیم و دلایل و پایه های حقوقی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و قبیلوی و ماقبل مدنی آنرا بیابیم و الی کاروان تاریخ باز هم با تمدن بشری همراه خواهد رفت و لی قوانین موضوعه در کشور ماگردن انسانها را از تن شان جدا خواهد ساخت، اگر قوانین ما قوانین مدنی نباشند و جامعه ما، جامعه مدنی نگردد هر گاه باز هم فاصله اصول اساسی جرگه ۱۳۰۹ تا قانون اساسی ۱۳۴۳ یعنی فاصله ۳۴ سال را در نظر بگیریم، باز هم تاریخ جامعه افغانستان، شکنجه ها، آزارها و اعدام ها را بخاطر دارد. هر گاه ۱۲۸ ماده قانون اساسی مصوبه لویه جرگه ۱۳۴۳ دوران سلطنت محمد ظاهر شاه را مطالعه کنیم، میبینیم که از فصل هفتم - ماده ۹۷ تا پایان فصل هفتم ماده ۱۰۷ موادی به رشته تحریر آمده اند که هر يك بجای خود بحث برانگیز می باشند و در ماده ۹۷ به صراحت میخوانیم که:

”قوه قضاییه يك رکن مستقل دولت است و وظایف خود را در ردیف قوه تقنینیه و قوای اجرائیه انجام میدهد...“ در اینجا به صراحت به تفکیک قوای سه گانه بر میخوریم و در ماده ۱۰۱ میخوانیم که:

”تمام فیصله های قطعی محاکم واجب التعمیل است مگر در حالت حکم به مرگ شخصی که تعمیل حکم مشروط به توشیح پادشاه میباشد.“

در این بخش به روشنی میبینیم که:

اگر قانون اساسی حکم مرگ را مجاز میداند، تعمیل و یا اجرای آنرا به تعویق می اندازد تا اینکه ”تعمیل حکم مرگ به توشیح پادشاه“ برسد. یعنی هیچ محکمه ای، هیچ فردی از قوای سه گانه دولت به خودی خود اجازه اعدام کسی را ندارد، مگر با امضای شخصی پادشاه.

این حالت استثنائی باز هم در ذات خود بحث برانگیز است. از يك طرف اعدام کردن ممنوع است و از طرف دیگر مجاز. این دوگانگی و تناقص آشکار و مشروط باید به بحث گرفته شود، دیده شود که نتیجه این گفتمان یا دیکورس حقوقی چه خواهد بود و آیا مرگ پیروز خواهد شد و احکام آن یا تلاش برای زندگی و اصلاح قوانین؟

در فصل سوم این قانون اساسی از ماده بیست و پنجم تا ماده چهارم زیر عنوان حقوق و وظایف اساسی مردم، بارها به صراحت میخوانیم که آزادی حق طبیعی انسان است. آزادی و کرامت انسان از تعرض مصئون است، انفکاک نمیپذیرد.

”اظهاری که از متهم یا شخصی دیگر بوسیله اکراه بدست آورده میشود، اعتبار ندارد. اعتراف به جرم عبارت است از اعتراض که متهم به رضای کامل در حالت صحت عقل به ارتکاب جرمی که قانوناً به او نسبت داده شده، در حضور محکمه با صلاحیت می نماید.

هر شخصی حق دارد برای دفع اتهامی که قانوناً به او متوجه شده وکیل مدافع تعیین کند“ پس با مشاهده این بخش قانون میبینیم که اظهار به اکراه اعتبار ندارد. چه رسد که اکراه افغانی، چوب، قین، فانه، برق دادن، روغن داغ کردن، در تهکوی پر از آب خواب کردن، یا در سیاه چاه تیر کردن بخاطر اقرار و اعتراف؟! باشد.

اما قانون بجای خودش باشد، دیدیم که جامعه ما از سال توشیح قانون اساسی تا حال باز هم شاهد اعدام ها، شکنجه ها، اذیت ها و... میباشد.

قانون اساسی دوران جمهوریت محمد داود که در سال ۱۳۵۵ مشروعیت یافت، این قانون هم در ۱۳ فصل یکبار دیگر نیاز مطالعه و نقد همه جانبه دارد. در این قانون هم صحبت از احترام به آزادی و کرامت انسانی و از بین بردن هرگونه تعذیب و تبعیض است (ماده پنجم).

”احترام به اساسات منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر“ در ماده نهم وعده داده شده بود ولی آیا واقعاً از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ که قانون اساسی ملغی شده بود و ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ کرامت انسانی از تعرض مصئون بود؟ یا اینکه آزادی و کرامت انسانی در حرف وجود داشت و در عمل نقض میگردید؟

اگر در قانون اساسی دوران سلطنت محمد ظاهر شاه تعمیم حکم مرگ، مشروط به توشیح شاه بود، در این قانون اساسی جمهوری عین همان ماده قانون دوران شاه میگوید که:

”فیصله های قطعی محاکم واجب التعمیل است، مگر در حالتی که حکم به مرگ شخصی که تعمیم حکم محکمه نهائی مشروط به توشیح رئیس جمهور میباشد.“

با تأسف دیدیم که حکم به مرگ خود رئیس جمهور آقای محمد داود و عزیزانش حتی جز فیصله های قطعی محاکم نبود، بلکه به حکم یک فرد کودتاچی (کودتای ۷ ثور) صورت گرفت. به نظر من اگر

همه مواد قوانین اساسی از ۱۳۰۳ تا حال را به خوانش بگیریم، باز هم خواهیم دید که قوانین اساسی هر رژیم در برابر حکم مرگ و اعدام خلاهای اساسی و حقوقی داشته است و این حکم مرگ گاهی مشروط و گاهی هم غیر مشروط بوده است. فکر میکنم که نیاز به تحقیق داریم اگر متمدن هستیم و جامعه مدنی را در افغانستان به وجود میآوریم باید طرفدار قانون مدنی باشیم، قانونیکه در آن به هیچ وجه حکم مرگ و اعدام وجود نداشته باشد. مجرم را میتوان مجازات کرد و به کیفر رسانید، اما نه از راه اعدام و مرگ. باید دانست که چرا مجرم مرتکب جرم گردیده است. انگیزه های متعدد جرم کدام ها اند و راه های جلوگیری از جرم کدام و راه سلامتی و ساختن جامعه انسانی کدام؟

اجازه بدهید نگاهی به حالت قبل از اعدام و یا به گلوله بستن زرمینه خانم خدا بیامرز بیاندازیم، در نشریه "درد دل افغان" میخوانیم که:

"خواك هر شب زن و دختر بزرگ خود را شلاق میزد. این دیگر طاقت فرسا بود، زرمینه دیگر نتوانست تحمل کند، بنا بر آن روزی با دختر خود (نجیبه) مشترکاً تصمیم گرفتند که او را بکشند و بالاخره چنین کردند. (... زرمینه دختر خود (نجیبه) را بیدار کرد. زرمینه به من گفت: "در آخرین لحظه دفعتم احساس کردم که نمیتوانستم چنین کاری کنم، اما نجیبه توانست با یک ضربه (چکش وزین سنگی) به فرقش کارش را تمام کند." (درد دل افغان - شماره ۴۱ - سال پنجم - صفحه های ۴۱-۴۲-۴۳)

و طالبان چه کردند؟

بلاخره در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۹۹ در رادیو اعلان شد که تا دو روز دیگر اعدامی صورت میگیرد. زرمینه واقف نبود. وی سه سال را در زندان سپری کرده بود و البته می فهمید که جزایی برایش در نظر گرفته شده، اما با وصف آن خود را قناعت داده بود که آنان یک مادر را نخواهند کشت. حتی وقتی گارد محافظه آمد تا او را ببرد، زرمینه گفت که فقط صد شلاق را انتظار دارد نه بیش از آن را. وی سه پیرهن را زیر برقع سر به سر پوشید. دو پیرهن را امانت گرفت به امید آن که از شدت ضربه های شلاق کاسته شود... "نانسر عقب میکروفون رفت و گفت:

یکی از طالبان بلند قد آهسته آهسته پیشرفت.

دست مامور اعدام میلرزید، به همین علت فیر اول صرف موهای زرمینه را پریشان ساخت. صدای

گریه زرمینه بلند شد، میگفت:

نمیتوانم بنشینم و زانو بزنم... کسی باید از بازوانم محکم بگیرد این آرزوی اخیروی هم بی جواب ماند. تفنگدار، کلاشینکوف خود را دوباره آماده ساخت و با فیر دوم... زرمینه جان داد.

این مامور اعدام همان ایور (برادر شوهر) زرمینه بود که دو دختر زیبای زرمینه را به فروش رسانید... و با جیب های مملو از پول با هزاران مامور اعدام دیگر نظیر خودش به پاکستان فرار کرد...“ در (صفحه ۴۲ و ۴۳ درد دل افغان)

روان زرمینه شاد باد که به خاطر حفظ جان دخترش نجیبه، یک بار دیگر ثابت ساخت که مادر است و مادری که رنج کشیده و شکنجه دید و سرانجام اعدام شد، اما هرگز به طالبان نگفت که او با چکش سر خوازك را نه کوبیده است.

بنازم محبت و صفای پاك و پاك مادر را.

در پایان جا دارد تا به خواننده های ارجمند یاد آور گردم که اگر طالبان و شرکا از صحنه رسمی سیاست رفته اند، باید قانون اعدام و قانون جزا و قانون اساسی و خلق و خوی عادت انتقام جوئی... مورد جرو بحث طولانی و ژرف قرار بگیرد و از قاضی القضاات تا ستره محکمه و تمام دستگاه های حقوقی افغانستان راه های حل معقول برای جامعه مدنی و قانون مدنی بیابند، تا قوانین ماقبل مدنی، انسان افغانستان را مانند زرمینه خدایامرز، باز هم به گورنسیارند.

